

به نام خالق هستی

زیباترین داستان های کوتاه عاشقانه

گردآوری: هومن صدرایی



سرشناسه: صدرایی، هومن، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور: زیباترین داستانهای کوتاه عاشقانه/ گردآورنده هومن صدرایی

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات نسیم فرهنگ، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص: مصور

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۹۶۸-۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: داستانهای کوتاه -- مجموعه‌ها

موضوع: داستانهای عاشقانه

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ز ۹۳۶ ص/۱ PZ

رده بندی دیویی: ۸۰۸/۸۳۱

شماره کتابشناسی: ۳۲۸۶۰۶۰

انتشارات نسیم فرهنگ

مشهد-بولوار امامیه-امانیه ۲ - ازبک خانه سازی - بلوک ۹ واحد ۵

تلفن: ۰۹۱۵۹۷۶۲۸۸۳ - ۰۹۱۵۹۷۶۲۸۸۳

زیبا ترین داستانهای کوتاه عاشقانه

گرد آورنده: هومن صدرایی تلفن: ۰۹۱۵۹۷۶۲۸۸۳

صفحه آرای و طرح جلد: هومن صدرایی

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول: ۱۳۹۲

چاپ: هنر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۹۶۸-۶-۶

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷	ابر و تپه
۹	شادی و عشق
۹	عشق بدون مرز
۱۰	رسم عشق
۱۱	رای مادر
۱۲	عشق با ازدواج
۱۳	عشق و خاطر خودت
۱۴	بازساز منزل
۱۴	مهره دو
۱۵	شکوفه های بهار
۱۶	چون لاله هست
۱۷	مورچه عاشق
۱۸	فرزند
۱۹	نیش عقرب
۲۰	دختر عاشق
۲۰	پیرمرد تنها
۲۱	جوان عاشق
۲۲	پیرمرد و همسرش
۲۳	عشق و آرامش
۲۴	پیرمرد و پسر کوچک
۲۴	صورت حساب
۲۵	وصیت نامه
۲۷	جایزه
۲۷	مرام عشق
۲۸	زلزله
۲۹	عشق زوج جوان
۳۰	عطر شوکولات
۳۱	پل
۳۳	استاد و زوج جوان
۳۴	اشک
۳۴	زنجیر عشق
۳۵	مغازه خواربار فروشی
۳۶	عشق واقعی
۳۷	پادشاه و پیش گو
۳۸	پادشاه و چهار همسرش
۴۰	نجات دوست
۴۱	جوان عاشق و دختر پادشاه
۴۲	دوستت دارم

۴۳	تار عنکبوت جهنم
۴۴	فروانروا و همسرش
۴۵	داستان حضرت سلیمان و مورچه
۴۶	دختر نابینا
۴۷	مورچه
۴۷	شریت عشق
۵۰	سگ عاشق
۵۲	کنک
۵۳	عشق چیست؟
۵۳	عشق باقیه
۵۵	عید
۵۵	راز غبه کفش
۵۷	مرد خدای
۶۰	عشق زمینی
۶۰	عیب معشوق
۶۱	پاسخ فیلسوف
۶۱	زیباترین قلب
۶۳	زرنگی
۶۴	کمک به دیگران
۶۴	وفادارترین مرد
۶۵	عاشق تنها
۶۶	عاشق و معشوق
۶۷	خواندن نامه عاشقانه
۶۸	دسته گل هدیه
۶۸	نامه عاشقانه
۷۰	سبزه نکته مهم زندگی و عشق از گابریل گارسیا مارکز
۷۱	عیادت
۷۲	عشق و نفرت
۷۳	گردو
۷۴	اشک
۷۴	تعیین جانشین
۷۵	شاهین و قازار
۷۷	معجزه عشق
۷۸	دلیل عشق
۸۰	زخم های عشق
۸۱	دلسوزترین کودک
۸۱	صحبت ماه و نابینا
۸۱	شمع فرشته
۸۲	سیرت زیبا
۸۳	داستانی از کوروش

۸۴	جاده جهنم
۸۶	نگرانی همسر
۸۷	مادر فداکار
۹۰	جهان پس از مرگ
۹۱	مخفیگاه عشق
۹۲	سگ وفادار
۹۳	فرزند خوانده
۹۴	زمین لرزه بزرگ
۹۶	عشق و بیایی
۹۶	دستار دعا کننده
۹۸	زن فداکار
۹۹	گرگ
۹۹	قش کو
۱۰۰	معجزه
۱۰۲	گردنبند
۱۰۴	فروشنده دور برد
۱۰۵	صدای تلفن
۱۰۵	مصاحبه
۱۰۶	لبخند مادر
۱۰۷	برادر مهربان
۱۰۸	هدیه
۱۰۹	داستانی از ملانصرالدین
۱۰۹	شعمدانی
۱۱۰	زور آزمایی خورشید و باد
۱۱۱	نجات عشق
۱۱۳	پاره آجر
۱۱۴	همکلاسی
۱۱۵	اردک عاشق
۱۱۷	عشق و دیوانگی
۱۱۸	چند می فروشی؟
۱۱۹	عروسک
۱۲۰	حکایت آبرکامو و عشق
۱۲۱	عشق پرنده
۱۲۳	بستنی
۱۲۳	عشق تا آخرین لحظه
۱۲۴	عشق به خدا
۱۲۵	گفتگوی یک کودک با خدا
۱۲۶	فروگاه
۱۲۸	دختر فداکار
۱۲۹	قدرت حافظه

۶۳۰	مرد گوزپشت
۱۳۲	سرنوشت
۱۳۴	خواسته های یک مادر
۱۳۵	نامه عاشقانه ملک الشعرای بهار به همسرش قبل از ازدواج
۱۳۸	دوجعبه
۱۳۸	دست خدا
۱۳۹	خانه ای با پنجره های طلایی
۱۴۰	جلس عروسی
۱۴۱	خجسته
۱۴۲	زمان برای ازدواج پایدار مناسب است؟
۱۴۲	رسم نامه لویی پاستور
۱۴۳	ازدواج پیرزن
۱۴۳	سوای سخت
۱۴۶	بهترین حفظ کننده زندگی در نظر چارلی چاپلین
۱۴۷	پسریچه و نه سگ
۱۴۸	دو راهب
۱۴۹	حسن زیبا دیدن همسرش است
۱۵۰	ضرب المثلهایی در باره ازدواج
۱۵۴	گردو فروش
۱۵۴	فرد خوشبخت
۱۵۵	هدیه فارغ التحصیلی
۱۵۶	دو آتش نشان
۱۵۷	مادر شوهر
۱۵۸	مرکز خرید شوهر
۱۶۰	تحمل درد عشق
۱۶۱	فرشته
۱۶۲	جواهر
۱۶۴	نجوای عاشقانه
۱۶۵	سگ و عابد
۱۶۶	هدیه ای کوچک
۱۶۹	شام آخر
۱۷۰	پروانه ها
۱۷۱	آهدای خون
۱۷۲	نجار و درخت مشکلات
۱۷۲	پیرزن و کارگر
۱۷۳	خرید زمان

ابر و تپه



ریزی ابر جوانی در میان طوفان بزرگی بر بالایی دریای مدیترانه شکل گرفت. ابر موقعیتی برای رشد در آن منطقه پیدا نکرد تا که باد تمام ابرها را به سمت آفریقا حرکت داد.

زمانی که ابرها به آفریقا رسیدند، متوجه شدند که این هوا دگرگون شده، آفتاب تندبی در آسمان می درخشید و بر روی زمین

شنه‌های خشک صحرای بی‌چشم می آمد. در صحرا هیچ بارانی نمی بارید. باد قصد داشت آنها را باز به سمت جنگلهای جنوب ببرد. ولی ابر جوان مانند بعضی از انسانها تصمیم گرفت بر آغوش خانواده اش جدا شود و مناطق ناشناخته را کشف کند.

باد با تصمیم ابر مخالفت کرد و به او گفت: همه جای این صحرایی که می بینی به یک صورت است. به گروه ملحق شو با هم به مرکز آفریقا برویم. در آن منطقه کوهها و درختان زیبایی وجود دارد!

اما ابر جوان به صحبت‌های باد گوش نکرد و به تدریج ارتفاعش را کم کرد تا اینکه پس از طی مسافتی متوجه شد تپه جوانی به او می خندد در همان نگاه اول ابر احساس کرد عاشق تپه شده است. به او گفت: روز به خیر و خوشی شما در آن پایین چطور می گذرد؟

تپه گفت: با تپه های دیگر و خورشید و باد و بعضی اوقات با کوههایی که از اینجا می گذرند هم صحبت می شوم. گاهی هوا خیلی گرم می شود ولی من می کنم. زندگی شما آن بالا چطور می گذرد؟

ابر پاسخ داد: این جا هم من با باد و خورشید هم صحبت می شوم ولی با این تفاوت که من می توانم در آسمان گردش کنم و مناطق دیگر را ببینم.

تپه با ناراحتی گفت: زندگی من کوتاه است. وقتی باد از جنگل برگردد، من را به این طرف و آن طرف پراکنده می کند و از بین می روم. احساس می کنم به هیچ دردی نمی خورم.

ابر در جواب گفت: من هم مثل تو همین احساس را دارم. وقتی که باد جدید بوزد،
 مرا با خودش به سمت جنوب می برد و آنجا به باران تبدیل می شوم و مثل تو از
 آن می روم.

بعد از کمی مکث گفت: می دانی که ما اینجا در بیابان نام باران را بهشت گذاشته ایم؟

ابر پاس داد: بمن نیستم بتوانم به باران که تا این اندازه مهم است، تبدیل شوم.

تپه گفت: من سه بار بارش را ندیده‌ام ولی از تپه‌های پیر افسانه‌های زیادی در این مورد شنیده‌ام. شنیدم که بعد از بارش باران، گیاه و درخت‌ها تپه‌ها را می‌پوشانند.

ابر گفت: اگر بخواهی می‌توانی روی من بایستی بریزم. من از همان لحظه اول که تو را دیدم عاشقت شدم و دوست دارم. می‌توانی با تو باشم.

تپه پاسخ داد: من هم وقتی تو را برای اولین بار آسمان دیدم به تو علاقه مند شدم. ولی در صورتیکه خودت را به باران تبدیل کنی وای مرد!

ابر در جواب گفت: عشق تغییر شکل پیدا می کند و هیچگاه نمی میرد. من می خواهم بهشت را به تو نشان بدهم.

چند لحظه بعد ابر با قطرات ریز باران توازش تپه را آغاز سردم بود. باران به همین شکل ادامه پیدا کرد تا اینکه رنگین کمان پدیدار شد.

چند روز بعد تپه کوچک پوشیده از گل و گیاه شد. به مرور ابرهای سفید و بزرگ از آن منطقه می‌گذشتند، وقتی دیدند که بر روی تپه جنگل کوچکی به وجود آمده، آنها نیز بر تپه باریدند. حدود بیست سال بعد آن تپه تبدیل به منطقه خوش آب و هوایی شده بود که مسافران در زیر سایه درختانش استراحت می‌کردند.

تمام این اتفاقات به این خاطر بود که آن روز ابر عاشق هراسی به خود راه نداد و